

ببودیم. ثانیاً من علاقمند بودم که مطالعه کنم و بنویسم. و پس از فرود آمدن مجدد ابر ارتود و کسی حزی که دوباره سراسر کشور را در یک جبل و سزه ای که مخصوص دولتهای کارگری بوروکراتیزه شده مانند چین است فرو برد، انجام اینکارها در چین غیرممکن شد. همچنین عده زیادی از رفقایم در یک حالت ناامیدی کامل در زندان بجای اینکه اسامی دیگران را فاش کنند خود را کشتی کردند. باین دلیل بود که عده ای از ما تصمیم گرفتیم که کانتون را ترک کنیم و به هنگ کنگ شنا کردیم.

من چگونه با تروتسکیزم آشنا شدید؟

ج - اساساً از طریق مجله Seventies Bi-Weekly مثل یک وحی بود. در این نشریه مباحثه ای بین آنارشیزم و تروتسکیزم درگیر بود. بعضی از رفقا تحت نفوذ آنارشیزم بودند. با در نظر گرفتن تجربیاتشان در چین این موضوع تعجبی ندارد. من مقالاتی بقلم رفقای قدیمی تروتسکیست چینی، نظیر رفیق ونگ، خواندم. برای اولین بار در این مقالات تاریخ واقعی حزب کمونیست چین و هشام مارکسیزم در چین برایمان شرح داده میشد. علاوه بر این مقالاتی بقلم ارنست مندل، خود شما و سایر رفقا میخواندیم. از این راه بود که با بین الملل چهارم آشنا شدیم. ■

ترجمه از International شماره ۳ سری دوم تابستان ۱۹۷۴

چشم اندازها و وظایف در شرق

سخنرانی به مناسبت سوین سالگرد دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق * ۲۱ آوریل ۱۹۷۴ *

تمام جنبش سیاسی و فرهنگی عصر حاضر بر پایه سرمایه داری ای قرار دارد. که از آن رشد کرده در حال رشد است و آنرا پشت سر می گذارد. بطور خلاصه می توان گفت که سرمایه داری دارای دو وجه متفاوت است: سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای پیشرفته و سرمایه داری مستعمرات. الگوی کلاسیک سرمایه داری امپریالیستی بریتانیا می باشد که این روزها به حکومت با اصطلاح "کارگری" ماکد و والد مزین گردیده است. در مورد مستعمرات مردم کدام را بعنوان شاخص ترین نموده مستعمره ذکر کنیم. این می تواند با هندوستان بعنوان مستعمره ای بمعنی رسمی آن باشد و یا چین که با وجود حفظ استقلال ظاهری از نظر موقعیت جهانی و خط سیر تکاملش در ردیف مستعمرات قرار دارد. موطن سرمایه داری کلاسیک بریتانیا است. مارکس سرمایه خود را در لندن با مشاهده مستقیم تکامل پیشرفته ترین کشورها نگاشت. شما از محتوای این کتاب مطلع خواهید شد. اگرچه بخاطر ندارم که

رفقا، من از دفتر حوزه شما اسنادی که شامل تلخیص کارهای دانشگاهیتان در طی سه سال است. دریافت داشته ام. رفقا بنا بر درخواست من تمام اسنادی ترین نکات را با قلم قرمز علامت گذاری کرده، بدین وسیله کار آشنائی مرا با اسناد به طور قابل ملاحظه ای آسان کرده اند. نمی دانم اینرا به حساب شرمساری یا زبان خود بیگذارم. من فرصت پیگیری نزدیک کارهای روز به روز و یا حتی ماه به ماه دانشگاهی شما را نیافته ام، کارهاییکه استثنائی اند و بدون هیچگونه مبالغه ای که معمولاً در سالگردها ابراز میشود. دارای اهمیت تاریخی جهانی می باشند.

رفقا، اگرچه به تئوری پرداختن در این نوع گرد هم آئی ها معمول نباشد. معذک اجازه دهید شاهداتی چند را که جنبه کلی دارند در اثبات این حرف خود که دانشگاه شما نه یک سازمان ساده آموزشی. هرچند هم انقلابی. بلکه یک اهرم مهم تاریخی در سطح جهانی می باشد، در اینجا ارائه دهم.

درجه عالی آنها فرا خواهید گرفت ۰۰۰ سرمایه داری در ممالک مستعمره. نه در نتیجه ترکیب اجزاء داخلی شان بلکه در اثر تعدی سرمایه خارجی گسترش می یابد. اینست که دو نوع مختلف سرمایه داری ایجاد می کنند. چرا ماک و هالد — اگرچه الفاظی نه — پندار علمی ولی با این حال عباراتی دقیق بکار می بریم — این گونه محافظه کار چین سنگ نظر و این سان ابله است؟ به این جهت که بریتانیا سرزمین کلاسیک سرمایه داری است. به این جهت که سرمایه داری در آنجا قدم به قدم ارگانیک وار و از طریق " تکامل تدریجی " از مرحله صنایع دستی به جانب صنایع کارخانه ای (مانند فاکتوری) و صنایع مدرن پیشرفت نمود. بنابراین شما می توانید خرافات دیروز و پریروز را، خرافات گذشته و قرون قبلی را و هم چنین تمامی پسمانده های ایدئولوژیکی اعصار را در افکار ماک و هالد باز یابید (ابراز احساسات). در نظر اول در اینجا تضاد تاریخی به چشم می خورد: چرا مارکس در آلمان عقب مانده، باز مانده ترین کشورها — البته بدون احتساب روسیه — در میان کشورهای بزرگ اروپا، در نیمه اول قرن نوزدهم نمایان شد؟ یک تضاد آشکار! ولی از چه سرشتی؟ از سرشتی که می توان آنها را توسط باصطلاح دیالکتیک تکامل تاریخی تشریح کرد. در قالب ماشین آلات بریتانیائی و در قالب پارچه های کتانی بریتانیا، تاریخ انقلابی ترین عوامل توسعه را آفرید. اما این ماشین آلات و این پارچه ها با بیمودن راهی طولانی و انتقال بطبی تاریخی به پیشرفته و آفریده شدند — یک قدم به یک قدم — حال آنکه آگاهی انسانی عموماً به طرز مخوفی محافظه کار باقی ماند.

توسعه اقتصادی هنگامی که آرام و سیستماتیک به پیش رود، درهم شکستن موانع فکری بشر را علمی دشوار می یابد. ذهنی گرایان و ایده آلیست ها عموماً آگاهی انسان، فکر نقاد و نظایر آن را یک کس می دانند که تاریخ را مانند زورق بدنبال خود می کشد. حقیقت این نیست. من و شما مارکسیست هستیم و می دانیم نیروی محرکه تاریخ عبارت از نیروهای مولده ای می باشند که تا کون در پشت سر انسانها شکل گرفته اند. درهم شکستن افکار محافظه کار انسان در جهت ایجاد جرعه عقاید سیاسی جدید، با این نیروها و بخصوص، تکرار می کنیم، اگر تکامل تدریجی، ارگانیک وار، و نا محسوس صورت گرفته باشد بسیار دشوار است. ولی هنگامی که نیروهای مولده یک امپریالیست، یک سرزمین کلاسیک سرمایه داری مانند بریتانیا به کشوری عقب مانده تجاوز

می کنند، نظیر آلمان در نیمه اول قرن نوزدهم و یا نظیر خودمان در حد فاصل قرون نوزدهم و بیستم و آسیا در زمان حاضر، هنگامی که عوامل اقتصادی از طریق انقلابی تحمیل می شوند و پایه های رژیم کهنه را از هم می پاشند، هنگامی که توسعه نه تدریجی و نه " ارگانیک وار " بلکه توسط ضربات سهمناک و تغییرات ناگهانی در لایه های قدیمی اجتماعی بوقوع می پیوندد، فکر نقاد بیان انقلابی خود را به نحو غیر قابل قیاس آسانتر و سریعتر بدستی آورد. البته به این شرط که ابزار ثنوریك لازم موجود باشد. به این سبب است که مارکس در نیمه اول قرن نوزدهم در آلمان ظاهر شد و به همین علت است که لنین در این جا ظهور کرد و به این علت است که ما می توانیم شاهد این واقعیت شاهراستناقض باشیم که در مبدع عالیترین، قدیمی ترین و جا افتاده ترین سرمایه داری اروپا — بریتانیا — محافظه کارترین حزب " کارگری " را داریم. حال آنکه از طرف دیگر در اتحاد شوروی خودمان، کشوری از نظر اقتصادی و فرهنگی بی نهایت عقب مانده — چون واقعیت است، بدون خجالت می گویم — ما بهترین حزب کمونیست جهان را دارا هستیم. (ابراز احساسات). از نظر انکشاف اقتصادی باید گفت که روسیه در نیمه راه میان کشورهای سرمایه داری کلاسیک نظیر بریتانیا و کشورهای مستعمره، مانند هندوستان و چین قرار دارد. آنچه که اتحاد شوروی ما را از نظر مسیر و اشکال توسعه از بریتانیا متمایز می کند، خود را در پروسه تکامل کشورهای شرق حتی صریح تر نشان می دهد. سرمایه داری در آنجا بشکل سرمایه داری مالی خارجی به دست اندازی می پردازد. سرمایه داری با واریز کردن ماشین های از پیش ساخته شده به لبراندن و تیشه به ریشه زدن شالوده های اقتصادی کهن پرداخته، بر روی خرد، ریزهای آن برج بابل اقتصاد سرمایه داری را برمی افرازد. تملک سرمایه داری در کشورهای شرق نه تدریجی نه کند و نه " تکاملی " بلکه ناگهانی و بلیه آمیز و در حقیقت در بسیاری موارد مصیبت بارتر از آنچه در روسیه تزاری دیروز بود، می باشد. رفقا، از این نقطه نظر اساسی است که باید سرنوشت شرق را در سالها و دهه های آینده بررسی کنیم. اگر شما نظری به کتابهای خسته کنندهای نظیر گزارشات بانکهای بریتانیا و امریکا مربوط به سالهای ۱۹۲۱ — ۱۹۲۲ — ۱۹۲۳ بیاندازید، آنوقت می توانید سرنوشت فردای انقلابی شرق را در ارقام و تراز نامه های

بانکهای لندن و نیویورک بخوانید. بریتانیا بار دیگر نقش خود را بعنوان رباخوار جهانی برقرار کرده است. ایالات متحده مقداری باور نکردنی طلا انباشت کرده است. در زیر زمینهای بانک مرکزی آمریکا به ارزش سه میلیارد دلار (معادل ۶ میلیارد روبل طلا) طلا نگهداری می شود. این اقتصاد آمریکا را غرق می کند. ممکن است برسید: بریتانیا و ایالات متحده به چه کسی وام می دهند؟ — همان گونه که احتمالاً شنیده اید آنها هنوز به ماء اتحاد شوروی وام می دهند و نه به آلمان. به فرانسه مقدار بسیار ناچیزی برای نجات فرانک پرداختند — بنابراین آنها به چه کسی وام می دهند؟ قسمت عمده این وامها به منظور تضمین مالی توسعه صنعتی آسیا، آفریقای جنوبی و آمریکای جنوبی، به کشورهای مستعمره پرداخت میشود. من در این جا ارتقا به شطارانه نخواهم داد، اگرچه مقداری آثار و ارتقا در اختیار دارم، ولی ارائه آنها گزارش مرا بیش از حد به درازا خواهد کشاند. کافیت گفته شود که تا جنگ امپریالیستی گذشته کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره حدود نصف اعتبارات دریافتی کشورهای سرمایه داری پیشرفته، از بریتانیا و ایالات متحده اعتبار دریافت داشته اند. اکنون سرمایه گذاری مالی در کشورهای مستعمره به نحو بسیار قابل ملاحظه ای از سرمایه گذاری در کشورهای قدیمی سرمایه داری بیشتر است. چرا چنین است؟ دلایل بسیارند، اما مهمترین آنها دو تا هستند: فقدان اعتماد در اروپای کهن و برانه و بی رمق شده و با این نظامیگری دیوانه بار فرانسه در قلب آن — نظامیگری ای که همواره شورشهای تازه ای بیارمی آورد — و از طرف دیگر نیاز به کشورهای مستعمره به عنوان تهیه کنندگان مواد خام و بعنوان مشتریان برای ماشین آلات و کالاهای ساخته شده بریتانیا و ایالات متحده. در خلال جنگ ما شاهد بودیم و اکنون نیز شاهد صنعتی کردن شتاب آمیز مستعمرات، نیمه مستعمرات و بطور کلی کشورهای عقب مانده، یعنی ژاپن، هندوستان، آمریکای جنوبی و آفریقای جنوبی و غیره می باشیم. بدون تردید اگر حزب کمین تانگ موفق به متحد کردن چین تحت یک رژیم دموکراتیک ملی بشود، آنگاه توسعه سرمایه داری در چین با گامهای هفت فرسنگی به پیش خواهد رفت. تمام اینها را بسیج توده های پیشمار پرولتاریا که ناگهان از درون اوضاع نیمه بربریت و ماقبل تاریخی بیرون آمده در بخته صنعت، یعنی کارخانه، آبدیده می گردند،

تدارک خواهند دید. نتیجتاً در اینجا فرصتی برای حفظ و انباشت زباله های اعصار گذشته در آگاهی زحمتکشان بدست نخواهد آمد. مثل این میماند که گیوتینی آگاهی سابق آنها را قطع کرده، گذشته را از آینده جدا می سازد و آنها را مجبور به یافتن ایده های جدید، اشکال و راههای جدید زندگی و مبارزه می نماید. در این هنگام بایستی اینجا و آنجا احزاب مارکسیست - لنینیستی شرق ظهور کرده، در بعضی از کشورها در ایجاد وسیع و به نحو دلیرانه ای روی صحنه نمودار گردند: کمونیستهای ژاپن، کمونیستهای چین، کمونیستهای ترکیه و هند و غیره ...

رقای زحمتکش سرزمینهای شرقی در سال ۱۸۸۲ بود که گروه روسی "آزادی کار" در سوئیس تشکیل شد. آیا خیلی از آن زمان می گذرد؟ از سال ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۰: هفده سال و از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۷ هم ۱۷ سال که جمعاً می شود سی و چهار سال، یعنی یک سوم قرن یا یک نسل: از تشکیل اولین حلقه تئوریک ترویج مارکسیزم در دوره سلطه الکساندر سوم تا فتح روسیه تزاری بدست پرولتاریا کلاً یک سوم قرن سپری شده است!

این دوره برای هر کسی که در طول آن زندگی کرده دوره ای طولانی و دردناک بنظر می آید. ولی از نقطه نظر مقیاسهای تاریخی این نمایانگری سابقه ای از آهنگی تند و شلاطم است. از همه جوانب چنین بر می آید که اکنون در کشورهای شرق این آهنگ سریعتر هم خواهد شد. پس "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" شما در پرتو دورنمایی که ترسیم کرده ایم چه می تواند باشد؟ چیست این دانشگاه؟ این آموزشگاهی است برای گروه های "آزادی کار" کشورهای شرق (ابراز احساسات شورانگیز).

این حقیقتی است و کسی نباید از آن چشم پوشی کند که خدایات موجود در برابر مارکسیستهای جوان شرق عظیمند. من و شما می دانیم که در خلال مبارزات درونی و هم چنین برونی بود که حزب بلشویک تکوین یافت. شما آگاهید که در دهه ۱۸۹۰ مارکسیزم اخته شده، تحریف شده، برای ما یک مکتب آموزشی همه جانبه سیاسی روشنفکران بورژوازی بود، مکتب امثال استرووو که بعدها مریدان سیاسی بورژوازی یعنی کادراتها شدند — در حالیکه عده زیادی از آنها بطرف اکثریست ها و حتی بدتر از آن بطرف جناح راست رفتند. روسیه از نظر اقتصادی عقب مانده، از نظر سیاسی

نه کنسوری اختراق یافته و نه کاملاً شکل یافته بود.
مارکسیزم از ناگزیری سرمایه داری سخن می گفت و آن عده
از عناصر مترقی بورژوازی که سرمایه داری را نه برای
سوسیالیزم، بلکه برای خود آن می خواستند، "مارکسیزم"
را با زد و بن نیش انقلابیتر می پذیرفتند. در رومانی
هم همینطور شد. اکثریت فرومایگان حاکم امروزی رومانی
به نوبه خود مکتب بی رمق از مارکسیزم را طی کرده
و برخی از آنها در فرانسه به گسندیزم گرویدند.
در صربستان عده زیادی از سوسیالیون محافظه کار و
ارتجاعی معاصر جویانشان را در مکتب مارکسیزم و یا
باکوینیزم بسر برده اند.

این مطلب در بلغارستان کمتر مشهود است.
ولی عموماً این بهره برداری موقتی از مارکسیزم در راه
اهداف سیاسی بورژوازی مترقی، صفت مشخصه کشورهای
های جنوب شرقی بالکان هم تأثیر کشور خودمان بوده
است. آیا چنین خطری در شرق مارکسیزم را تهدید
نمی کند؟ تا حدودی. چرا؟ زیرا جنبش ملی در شرق
عالمی مترقی در تاریخ است. مبارزه برای استقلال هند
جنبشی است عمیقاً مترقی، ولی من و شما می دانیم که در
عین حال این مبارزه به وثایف ملی - بورژوازی محدود
می شود. مبارزه برای آزادی چین، آیدئولوژی سون
یات - سن، مبارزه ای دموکراتیک و آیدئولوژی پیشرفته ای
ولی بورژوازی است. موضع ما حمایت کمونیستها از
کومین تانگ در چین از راه جلوگیری از آن می باشد.
این مطلب اساسی است، ولی در اینجا خطر انحطاط
دموکراتیک - ملی هم در میان است. این موضع همچنین
در مورد تمام کشورهای شرق که میدان مبارزه ملی برای
آزادی از بردگی استعماری می باشند، صادق است.
پرولتاریای جوان شرق باید به این جنبش مترقی امید
ببندد. ولی این مطلب کاملاً واضح است که در دوره ای که
در پیش است برای مارکسیستهای جوان شرق خطر گسستن
از گروه های "آزادی کار" و انحلالشان در آیدئولوژی
ناسیونالیستی وجود دارد.

ولی امتیاز شما در چه چیز نهفته است؟

امتیاز شما بر نسل های قدیمی تر روسیه، رومانی و دیگر
مارکسیستها در آنست که شما نه تنها در دوران
پس از مارکس بلکه هم چنین در دوران پس از لنین
زندگی و کار می کنید. در روزنامه تان که دفتر حوزه
شما محبت کرده آنرا همراه با یادداشت هایی برای
من فرستاده بود، جدل پر حرارتی را درباره مارکس
ولنن خواندم. شما بسیار خشن با یکدیگر به جدل

می پردازید. من این را به عنوان عذره گیری نمی گویم.
مسئله در آنجا به این صورت مطرح شده بود که انگار
به اعتقاد برخی مارکس-تسنها یک تئورسین بود.
طرف مقابل ضمن اعتراض به این مساله و تشریح آن
چنین پاسخ داده بود: "نه، مارکس یک سیاستمدار
انقلابی بود، همان گونه که لنین چنین بود. برای
هر دوی آنها مارکس ولنن تئوری و عمل یا بیسای
هم پیش می رفتند." با این چنین فرمول بندی
انتزاعی مساله، بدون شک این حقیقتی است بی
گفت و گو. اما هنوز تفاوتی میان این دو جبهه تاریخی
وجود دارد. تفاوتی ژرف که نه تنها از یک اختلاف
در شخصیت بلکه هم چنین از یک اختلاف در دوره های
مستفاوت ناشی می شود. البته مارکسیزم نه یک آئین
دانشگاهی بلکه یک احرم عمل انقلابی است. بیبوده
نیست که مارکس گفت: "فلاسفه به حد کافی جهان را
توضیح داده اند، اکنون باید آنرا تغییر دهیم."
ولی آیا در زمان حیات مارکس در عصر بین الملل اول و
سپس در دوره بین الملل دوم هیچ فرصتی برای جنبش
طبقه کارگر به منظور بهره برداری تمام و کمال از مارکسیزم
بوجود آمد؟ آیا مارکسیزم در آن موقع در عمل به شکل اصلی
تجسم یافت؟ نه، این موضوع بوقوع نیبوست. آیا مارکس
فرصت و سعادت هدایت کاربرد تئوری انقلابی را تا به
مرحله اقدام قاطع تاریخی، یعنی تسخیر قدرت توسط
پرولتاریا به چنگ آورد؟ نه، این فرصت نصیب او نشد.
مارکس آموزشهایش را البته به طریق آکادمیکی بوجود
نیآورد. همان طور که می دانید او در بحبوحه انقلاب
بزرگ شد. آموزشهایش از میان فهم و انتقاد از افول
دموکراسی بورژوازی بوجود آمد. سرمایه اش را بسال
۱۸۴۷ نوشت و در جناح چپ بورژوا - دموکراسی در
انقلاب سال ۱۸۴۸ فعالیت داشت و رو دادها را به
طریقی مارکسیستی و یا بهتر بگوئیم به طریقی مارکس
ارزیابی می کرد. در لندن سرمایه را به اتمام رساند
و در عین حال بنیان گذار بین الملل اول، الهام بخش
خط مشی پیشروترین گروه ها در میان طبقه کارگر هم
کشورها بود. ولی او در راس هیچ حزبی که تعیین
کنند، سر نوشت جهان با حتی یک کشور باشد، قرار
نگرفت. وقتی میخواهیم بطور خلاصه به این پرسش
پاسخ دهیم که مارکس که بود؟ می گوئیم "مارکس
نویسنده سرمایه بود" و هنگامی که از خود می پرسیم
لنن که بود؟ خواهیم گفت "لنن نویسنده انقلاب
اکبر بود" (ابراز احساسات). لنن بیش از هر کس

دیگر تأکید نمود که هدف و اصلاح تفسیر و مرور آموزش مارکس بود. لنین آمد تا بقول کلمات قصار انجیل قوانین مارکس را با اجرا در آورد نه اینکه آنها را تخییر دهد. او شخصاً بیش از هر کس دیگری روی این موضوع تأکید می نمود. ولی در عین حال او نیاز به این داشت که مارکس را از زیر گل ولای نسلهائی که او را از مارکس جدا می کردند، از زیر گل ولای کائوتسکیزم، ماکد و نالییزم، محافظه کاری روشای کارگری، و بوروکراسی-های رفرمیست و ناسیونالیست رهایی بخشد و ابزار مارکسیستی اصیل را که از گل ولای طححات و دروغ-بافی ها بگلی پاک شده، تمام و کمال در یک عمل عظیم تاریخی به اجرا بگذارد. به این ترتیب بزرگترین امتیاز شما بعنوان نسل جوانتر آنست که شما مستقیماً یا من غیر مستقیم در این کار شرکت داشته اید. ناظر بر آن بوده اید، در محیط سیاسی و ایدئولوژیکی لنینیسم زندگی می کنید و این تئوری را که با عمل مطابقت دارد در "دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق" فرا می گیرید. اینست امتیاز بزرگ و گرانبهای شما که باید آنرا خوب درک کنید. اگرچه مارکس خود قادر بود در تئوری خود جریان دهه ها و قرنها را در بر گیرد، لیکن آموزش او در جریان مبارزات روزمره به عناصر ترکیب دهنده اش تجزیه و جذب شده، آنها به اشکال تحریف شده ای، لنین از راه رسید. مارکسیزم را بار دیگر بهم پیوست و در شرایط نوینی این آموزش را عملاً در عظیم ترین مقیاس تاریخی نشان داد. شما این اقدام را دیده و خودتان را به آن وابسته کرده اید. این موضوع مسؤلیتی بر دوش شما می گذارد و بر مبنای این مسؤلیت است که "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" بنا گردیده است.

رقفا به این دلیل است که من تصور می کنم خطر انحطاط ملی - دموکراتیک که البته وجود دارد و خواه ناخواه بر برخی از مردم مستولی خواهد شد، درست بخاطر موجودیت اتحاد شوروی و بین الملل سوم به نحو چشمگیری گامته شده است. جای همه گونه امیدواری است که هسته اصلی ای که از "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" ظهور خواهد کرد، جای خود را بعنوان خمیرمایه طبقاتی خمیرمایه مارکسیستی و خمیرمایه لنینیستی در جنبش پرولتاریای سرزمین های شرق اشغال خواهد کرد. رقفا، نیاز به شما بسیار بزرگ جلوه گر می شود و همان طور که قبلاً گفته ام خود را نه بتدریج بلکه به یکباره بروز

می دهد و هم چنین به یک معنی به صورت "ساخته - آمیزی" تعیین میشود. یکی از آخرین مقالات لنین را به نام "بهتر است کمتر اما بهتر" بخوانید. مقاله ظاهراً به مساله تشکیلاتی ویژه ای اختصاص یافته، اما در عین حال چشم انداز هائی را برای انکشاف شرق در رابطه با انکشاف اروپا در بر دارد. ایده اساسی مستتر در مقاله چیست؟ ایده اساسی اینست که توسعه انقلاب در اروپا ممکن است متوقف شود. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ به وسیله ماکد و نالییزم، زیرا محافظه کارترین نیرو در اروپا در واقع ماکد و نالییزم است. ما شاهد هستیم که چگونه ترکیه خلافت را الغاء می کند و ماکد و نالد آنرا احیاء می کنند. آیا این مثال برجسته ای نیست که آشکارا تباین منشوریم ضد انقلابی در غرب را با بورژوا دموکراسی ملی شرقی شرق در عمل تعیین می سازد؟

بقایمی که در حال حاضر در افغانستان می -

گذرند به راستی در امتیاز است: بریتانیای ماکد و نالد در صدد ولزگونی جناح چپ بورژوازی که در راه اروپا پائیزه کردن افغانستان مستقل بیکار می کند، برآمده می کوشد تا تبه ترین و مرتجع ترین عناصر آلوده به بدترین خرافات پان اسلامیزم، خلافت خواهی و نظایر آنرا احیاء کند. چنانچه شما تضاد زنده این دو نیرو را با یکدیگر بسنجید، آنوقت فوراً روشن خواهد شد که چرا شرق بیشتر و بیشتر به طرف ما یعنی اتحاد شوروی و بین الملل سوم جذب می شود.

می بینیم که چگونه اروپا در نتیجه تکامل

گذشته اش محافظه کاری خارق العاده روشای طبقه کارگر را در خود جا داده، بیشتر و بیشتر در حال از هم پاشیدگی اقتصادی است. هیچ راه خروجی

برایش باقی نمانده است. مبین این موضوع این است

که امریکا به درستی به سبب عدم اعتماد به قابلیت بقای

اقتصادی اروپا به آن وام نمی دهد. از طرف دیگر ما

هم چنین می توانیم مشاهده کنیم که همین امریکا و

همین بریتانیا مجبور به تضمین مالی توسعه اقتصادی

کشورهای مستعمره می باشند و در نتیجه این کشورها

را به نحو هیجان انگیزی به راه انقلاب سوق می دهند.

اگر اروپا در حالت گستردگی کنش خود در کودنی،

تنگ نظری، اشرافیت و امتیازمندی ماکد و نالییزم روشای

کارگری عقب ننگه داشته شود، آنگاه مرکز ثقل جنبش

انقلابی تمام و کمال به شرق منتقل خواهد شد و

آنگاه این مطلب نمودار خواهد شد که اگرچه پیشرفت

سرمایه داری بریتانیا در طول چند دهه، بعنوان عاملی انقلابی کشف شده که باعث به برپا خاستن روسیه و شرق کهن باشد، ضروری بود، حال برای انقلاب شرق ضروری خواهد بود که بمنظور فرو کردن در برخی جمجمه های ضخیم و یا در صورت لزوم داغان کردن آن جمجمه ها به بریتانیا بازگشته، نیروی محرکه ای به انقلاب اروپا بدهد (ابراز احساسات) این یکی از امکانات تاریخی است و بایستی به آن با دیده بصیرت نگریست.

در اسنادی که به من تحویل داده اید، در باره تاثیر فوق العاده ای که دانشجویی از دانشگاه شما، یک دختر ترك در غازان بر زنان بعضی پیر و بیسواد که پیراموش گرد آمده بودند، گذاشته بود، خواندم. حادثه کوچکی است، ولی بعنوان يك شاخص، واجد مفهوم تاریخی ژرفی است. مفهوم قدرت و جوهر بلشویزم در آن نهفته است که خود را نه با رؤسای کارگری، بلکه با توده ها، زبردستان، با میلیونها و با ستعدیده ترین ستعدیدگان طرف صحبت قرار می دهد.

به این علت است که بلشویزم نه بخاطر محتوی تئوریکش که هنوز از جذب کامل بسیار دور است و هنوز بطور تمام و کمال مورد تأمل قرار نگرفته، بلکه بخاطر محتوی آزادی بخش آن است که آموزش محبوب کشورهای شرق شده است. در روزنامه غای شماست که ما تأییدی پیوسته مفرح تر بر این واقعیت می خوانیم که لنین نه تنها در روستاهای قفقاز بلکه هم چنین در اعماق هندوستان نیز مشهور است. ما می دانیم که در چین توده های زحمتکش که احتمالاً در سراسر زندگی شان هرگز یکی از مقالات لنین را نخوانده اند، در حال حاضر با شوق و حرارت به طرف بلشویزم می گروند، زیرا اراده نیرومند تاریخ بر این قرار است! آنان احساس کرده اند که در اینجا آموزشی وجود دارد که روی سخفش با زبردستان، با ستعدیدگان با پایمال شدگان، با میلیونها و با دهها و صدها میلیون مردمی است که هیچ راه حل تاریخی دیگر و هیچ راه نجات دیگری برای آنها وجود ندارد. به این دلیل است که لنینیسم با چنین پاسخ مشتاقانه ای در قلوب زنان زحمتکش روسی می گردد، زیرا هیچ قشری ستعدیده تر از زنان زحمتکش در جهان وجود ندارد! هنگامی که خواندم چگونه دانشجوی شما در غازان سخن گفته و چگونه زنان بیسود تاتار در پیرامون او گرد آمده اند، اقامت کوتاه خود را در باکو بیاد آوردم

که در آنجا برای اولین بار یک دختر کمونیست ترك را دیدم و سخنرانیش را شنیدم. در آنجا در سالن شاهد حضور چندین ده و احتمالاً چندین صد دختر کمونیست ترك و ناظر هیجان آنها بودم، هیجان برده بردگان دیروز، بردگانی که کلماتی تازه از آزادی شنیده اند و برای زندگی جدید بیدار شده اند.

در آنجا برای اولین بار به نتیجه کاملاً روشنی رسیده به خود گفتم در جنبش توده های شرق زنان نقش بزرگتری را در مقایسه با زنان اروپا و روسیه بازی خواهند کرد (ابراز احساسات). چرا؟ دقیقاً به این علت که زنان شرقی به نحو غیر قابل قیاسی توسط خرافات در بندتر، پایمال شده تر و تحقیر شده تر هستند، تا مرد شرقی و به این علت که روابط نمون اقتصادی و جریانات نمون تاریخی وی را حتی با نیروی بزرگتر و ناگهانی تری از روابطی تحرک قدیمی جدا خواهد کرد تا مردان را. حتی امروز ما می توانیم در شرق شاهد سلطه اسلام، سلطه خرافات کهن و اعتقادات و سنت ها باشیم. اما اینها هرچه بیشتر و بیشتر تبدیل به غبار و خاکستر خواهند شد. درست مانند يك تکه پارچه پوسیده که وقتی از فاصله ای به آن بنگریم يك تپاخت به نظر می رسد، تمام نقش هایش بر جا و خطوط آن باقی است. ولی يك حرکت دست یا يك ورزش باد کافی است تا تمامی پارچه را به غبار بدل کنند. بهمین ترتیب در شرق اعتقادات کهن که این چنین ژرف به نظر می آیند، عملاً چیزی جز شبحی از گذشته نیستند. در ترکیه خلافت را الگه کرده اند بدون آنکه يك مواز سر آنها که از خلافت سرپیچی کرده اند کم شود. این بدان معنی است که عقاید کهن پوسیده اند و در جنبش تاریخی آینده توده های زحمتکش عقاید کهن طامعی جدی ایجاد نخواهد کرد. این بدان معنی است که زن شرقی که مفلح ترین فرد در زندگی در عادات و در خلافتش بوده است و برده بردگان محسوب می شده است، بنا بر مقتضیات روابط نمون اقتصادی پوشش خود را کنسار انداخته، آنها خود را آزاد از قید هرگونه تکیه گاه مذهبی احساس خواهد کرد. عطش تنگی برای دست یابی به افکار و آگاهی های نمون احساس خواهد کرد که به او امکان درک موقعیت نمونش را در جامعه بدهد. در آن صورت است که کمونیستی بهتر از زنان کارگر بیدار شده شرق و جنگدگانی بهتر از آنان برای اندیشه های انقلابی و آرمانهای کمونیستی می توانید یافت (ابراز احساسات).

رققا، به این علت است که دانشگاه شما واحد اهمیت تاریخی جهانی می باشد. با کاربرد تجربیات ایدئولوژیکی و سیاسی غرب دانشگاه شما در صدر تدارک خمیرمایه بزرگ انقلابی ای برای شرق می باشد. بزودی نوبت شما فرا خواهد رسید. سرمایه های بریتانیا و آمریکا شاملودهای اقتصادی شرق را از هم می پاشاند. یک قشر از جامعه را بر علیه قشر دیگر برمی انگیزد، روابط کهنه را می ترکاند و عرصه ای برای مقتضیات جدید فراهم می آورد. شما به عنوان کشتکاران بذر اندیشه های کمونیستی در صحنه نمایان خواهید شد و بازده انقلابی کار شما به شکل غیر قابل قیاسی عالیتر از بازده کار مارکسیستهای نسلهای کهن اروپا خواهد بود.

رققا من مایل نیستم که شما از آنچه که بیان کرده ام به نوبی نتیجه گیریهای خود پسندانه شرقی رسیده باشید (خسندۀ حضار). می توانم حس کنم که هیچیک از شما چنین برداشتی را از سخنان من نداشته است. زیرا چنانچه احساس نخوت و خوار پنداری تعصب آمیز نسبت به غرب در میان شما ریشه دوانده باشد، آنگاه این کوتاهترین و سریعترین گام برای انحلال شما در ایدئولوژی دموکراتیک ناسیونالیستی است. نه کمونیستهای انقلابی شرق در دانشگاه خود باید بیاموزند که جنبش جهانی شرق و غرب را از دیدگاه یک واحد بزرگ و در کل آن با کنار هم قرار دادن و متصل کردن نیروهای عینی، تحت بررسی قرار دهند. شما باید بدانید که چگونه قیام دهقانان، سند اعتصاب کارگران بارانداز در چین، تبلیغات بورژوا - دموکراسی کومین تانگ، مبارزه کسره ایها برای استقلال، تجدید حیات بورژوا - دموکراتیک ترکیه و امور اقتصادی و فرهنگی و آموزشی در جمهوری شوروی ماوراء قفقاز را در هم ادغام کنید. شما باید بدانید که چگونه در عمل و در ایدئولوژی تمام اینها را با فعالیتها و مبارزات بین الملل کمونیستی در اروپا و بوسژه در بریتانیا متصل کنید. جائیکه موش کور کمونیزم بریتانیا کند تراز نجه بسیاری از ما انتظار داریم در حال حفر نقبی - ر زیر باروی محافظه کار ماکد و نالد می باشد (ابراز حساسات). سومین سالگرد دانشگاه شما به خودی خود سالگرد بسیار فروتن واری است. بسیاری از شما از در آستانه مارکسیزم قرار گرفته اید. ولی تکوار می کنم که امتیاز شما نسبت به نسل های پیرتر در بین واقعیت نهفته است که شما القای مارکسیزم را نه

در جزگه مهاجران و جدا از زندگی کشورهای که توسط سرمایه داران اداره می شوند، نظیر مورد ما، بلکه روی خاکی که توسط لنینیزم تسخیر شده، روی خاکی که بوسیله لنینیزم پرورش یافته و بر روی خاکی که در اتمسفر ایدئولوژیکی لنینیزم قرار گرفته است، فرا می گیرد. شما نه تنها مارکسیزم را از راه رسالات و جزوات می آموزید، بلکه فرصت این را دارید که آنرا در محیط سیاسی این کشور استشاق کنید. این نه تنها شامل حال کسانی می شود که از جمهوری های شرقی آمده اند که جزئی از اتحاد شوروی را تشکیل می دهند بلکه شامل حال کسانی که از کشورهای متعدده مستعمرات هم در این جا حضور یافته اند - و به هیچ وجه واحد اهمیت کمتری نیستند - می گردد. اینکه آیا سالنهایی نبود انقلابی علیه امپریالیزم ظرف یک دو سه و یا پنج سال آینده خواهد بود نمی دانیم. اما این را می دانیم که هر سال محصول نهیمی از "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" به ثمر خواهد رسید. هر سال هسته نهیمی از کمونیستهای که القای لنینیزم را آموخته، چگونگی کاربرد این القبا را در عمل دیده اند، بوجود می آید. اگر قبل از آنکه حوادث قطعی و تعیین کننده رخ دهند، یکسال گذشته باشد، آن گاه ما یک محصول خواهیم داشت. اگر دو سال بگذرد، دو محصول و اگر سه سال سپری شود، سه محصول خواهیم داشت و در لحظه روداد قطعی دانشجویان "دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق" خواهند گفت: "ما این جا هستیم. ما یک چیز را آموخته ایم. ما نه تنها می دانیم که چگونه ایده های مارکسیزم و لنینیزم را به زبان های چینی، هندی، ترکی و کره ای برگردانیم بلکه هم چنین آموخته ایم که چگونه بیانگر رنج ها و مصیبت ها، خواست ها و امیدهای توده های زحمتکش شرق به زبان مارکسیزم باشیم."

از آنها پرسیده خواهد شد: "چه کسی این را به شما آموخته است؟"

"دانشگاه کمونیستی برای زحمتکشان شرق این را به ما آموخته است."

آنگاه آنان سخنی را که من اکنون در سومین سالروز دانشگاهتان می گویم به شما خواهند گفت:

"افتخار، افتخار و افتخار بر دانشگاه کمونیستی شرق" (استقبال شورانگیز و سرود انترناسیونال).